

بسم الله الرحمن الرحيم

بمبئی پیرامون

مقاله

قتل عمد، شبیه عمد، و خطأ محض

و نکاتی چند درباره این مفاهیم

سید محمد حسن مرعشی

این نوشته حاوی دو قسمت است . ۱ - بیان نکته‌ای چند در باره قتل عمد و شبیه عمد و خطاء محض ، ۲ - بحثی کوتاه در خصوص نظراتی که جناب آقای معرفت در مقاله خود نسبت به توصیف عمل قتل ارتكابی توسط افراد ، با عناوین سه گانه عمد ، شبیه عمد و خطاء محض ، ابراز داشته‌اند

۱ مفاهیم

از جمله مباحث حقوق جزای اسلامی بحث در اقسام قتل (عمد ، شبیه عمد و خطای محض) است که معمولاً در قوانین جزائی غیر اسلامی آن را دو قسم : قتل عمد و غیر عمد میدانند و قتل غیر عمد را اعم از خطای محض و شبیه عمد قرار میدهند .

الف. قتل عمد

هر چند که تعاریف قتل عمد متعدد است اما بازگشت کلیه این تعاریف به یک معنای عرفی است. با توجه به مواردی که فقهاء آنها را مصادیق قتل عمد میدانند و نیز مواردی که جزء مصادیق قتل عمد نمی‌شمارند، بهترین تعریفی که میتوان برای قتل عمد نمود چنین است:

« قتل العمد هو ان يقصد الفاعل القتل و ايقاعه على الوجه المقصود سواء كان ذلك القصد اصالياً او تبعياً ، متعلقاً بكلی او جزئياً بالمباشرة او بالتسبیب او بهما » .

قتل عمد آنستکه فاعل قصد قتل داشته باشد و قتل را بهمان نحوی که قصد کرده است واقع سازد، خواه آن قصد اصالی باشد و یا تبعی و به شئی کلی (غیر معین) و یا به جزئی (شخص معین) تعلق گرفته باشد و با مباشرت باشد، یا تسبیب و یا هر دو.

با توجه باین تعریف عناصر تشکیل دهنده قتل عمد دو امر است.

۱. عنصر معنوی (قصد) .

۲. عنصر مادی (جنایت = مقصود) .

باین ترتیب قتل، وقتی عمد خواهد بود که قصد وجود داشته باشد و مقصود نیز واقع گردد بنابراین قتل در موارد زیر عمد است.

۱. هنگامی که مرتکب قصد کند شخصی را بکشد و همان شخص کشته شود.

۲. وقتی فاعل قصد کند شخصی را بکشد، بخيال آنکه این شخص زید است اما پس از قتل معلوم گردد که آن شخص عمرو بوده است. البته بدون آنکه فاعل در هدف‌گیری دچار اشتباه شده باشد.

۳. وقتی مرتکب قصد کند انسانی را بکشد، بدون آنکه غرضش

به شخص معینی تعلق گرفته باشد و با عمل وی یک انسان کشته شود .
 ۴ . هنگامی که فاعل قصد کند جنایتی را مرتکب شود ، هر چند آن جنایت قتل انسان باشد .

تفاوت این صورت با صورت قبل آنستکه در صورت قبل ، قصد فاعل ایقاع قتل بر انسانی است . اما در این صورت اگر انسانی بقتل برسد این چنین قتلی ، قتل عمد میباشد .

قصد مذکور در تعریف اعم است از اینکه اصلی باشد و یا تبعی . مثال در مورد قصد اصلی ذکر گردید ، اما قصد تبعی در موردی تحقق یابد که قاتل نمیخواهد کسی را بقتل رساند اما عملی را انجام میدهد که عادتاً با قتل ملازمه دارد ، و این عمل نسبت به مقتول ممکن است جنبه ایجابی داشته باشد یا سلبی .

الف . جنبه ایجابی

۱ . مرتکب کسی را کتک میزند و به کتک زدن آنقدر ادامه می دهد تا مضروب بقتل برسد ، هر چند فاعل با کتک زدن قصد اصلی بقتل مجنی علیه نداشته اما چون ادامه ضرب نوعاً کشنده بوده است قتل مذکور قتل عمد تلقی میشود و در این مورد فرقی نیست بین آنکه آلت ضرب نوعاً کشنده باشد و یا موضع حساس باشد و یا هر دو .

۲ . مرتکب گلوی کسی را میگیرد و فشار می دهد تا مجنی علیه بمیرد .

۳ . مرتکب غذای مسمومی که معمولاً کشنده باشد به خورد کسی میدهد .

۴ . مرتکب بر سر راه مردم و یا اتومبیلها چاهی می کند و آنها با عبور

از مسیر مذکور در چاه می افتند .

۵ . مرتکب بدروغ گواهی می دهد که فلان شخص قاتل است و در

اثر شهادت وی متهم قصاص میشود و مانند اینها .

ب . جنبه سلبی

در این مورد مرتکب فعلی را ترک می کند که حیات بر آن فعل مترتب است و ترک موجب مرگ میشود : مثلاً مادرمدتی بچه خود را شیر نمی دهد و این مدت به میزانی است که معمولاً بچه در آن مدت میمیرد و یا شخص را در اطایق زندانی می کنند و در مدتی بوی غذا و آب نمی رسانند ، به نحوی که این شخص معمولاً در اثر نرسیدن غذا و آب در آن مدت تلف میشود .

باید توجه داشت که قصد قتل تبعی در موارد یاد شده وقتی تحقق می یابد که فاعل بملازمه مورد بحث توجه داشته باشد . اما اگر به این امر توجه و آگاهی نداشته باشد قتل مذکور را نمیتوان قتل عمد دانست . مثلاً در نزاعی که بین دو کودک ۱۵ - ۱۶ ساله درمیگیرد هر گاه یکی از آنها با چاقو - که آلت کشنده ای است - ب دیگری بزند و چاقو تصادفاً به موضع حساسی از بدن اصابت کند و مضروب بقتل برسد اما ضارب آگاهی بحساس بودن موضع نداشته باشد ، یعنی نداند که مثلاً اگر چاقو به قفسه سینه اصابت کند بقلب میرسد و چنانچه چاقو بقلب برسد معمولاً شخص را می کشد ، این قتل را نمیتوان قتل عمد دانست بلکه باید آنرا شبیه بعمد تلقی کرد . البته این امر در صورتی است که دادگاه عدم آگاهی ضارب را احراز کند . اما اگر دادگاه عدم آگاهی را احراز ننماید و ضارب ادعای عدم آگاهی نماید آیا چنین ادعائی در دادگاه مسموع است یا خیر ؟ صاحب جواهر میفرماید که چنین ادعائی مسموع نیست :

« بل یکفی قصد ما هو سببته معلومة عادة وان ادعی الفاعل الجهل

به ، اذلو سمعت دعواه بطلت اکثر الدماء .»

« در تحقق عمد همین اندازه کفایت میکند که سببیت فعل برای قتل نوعاً معلوم باشد ، هر چند فاعل ادعای جهل به آنرا داشته باشد ، زیرا اگر ادعای وی پذیرفته شود بیشتر خونها هدر میشوند . »
 اما اگر حاکم جهل وی را احراز کند قتل مذکور عمد نخواهد بود .

ب. قتل شبیه به عمد

قتل شبیه به عمد قتلی است که فاعل قصد فعل دارد اما قصد قتل ندارد و عمل هم نوعاً کشنده نیست، مانند موردی که آموزگار طفلی را با آلتی که نوعاً کشنده نیست کتک میزند و طفل میمیرد .

ج . قتل خطای محض

قتل خطای محض آنستکه فاعل قصد ایراد فعل به مجنی علیه و قصد قتل او را بهیچ نحو از انحاء قتل (نه اصالتاً نه تبعاً ، نه بطور جزئی و نه بطور کلی) نداشته است مانند آنکه :

- ۱ . فاعل بسوی پرنده‌ای تیر می اندازد و آن تیر به انسانی اصابت می کند و وی کشته میشود .
- ۲ . یا قصد قتل انسان خاصی را دارد و تیر بانسان دیگری اصابت می کند بدون اینکه قصد قدر مشترک را داشته باشد .

قتل در این دو مثال موضوعاً خطای محض است هر چند مثال دوم ، حکم شبیه عمد را دارد .

۲

بحث در اطراف مقاله

قتل عمد ، شبیه عمد ، خطاء محض

در مقاله « قتل عمد ، شبیه عمد ، خطای محض » به قلم جناب آقای

معرفت قتل مذکور در مثال دوم قتل عمد دانسته شده است. ایشان خواسته‌اند کلمات فقهاء را بطور کلی و حتی کلام شهیدین را در لمعه و شرح لمعه بر نظریه خود حمل نمایند. ماذیلا با تفکیک ادله معظم له از یکدیگر، پاسخ هر یک را جداگانه متعرض میشویم.

۱. در مورد قصد شخص معین بحث ایشان با این سؤال شروع میشود:

« آیا در تحقق قتل عمد (محض) قصد شخص معین و بخصوص شرط است؟ ظاهراً شهیدین در لمعه و روضه باین سؤال پاسخ مثبت داده‌اند »^۲

* بنظر میرسد که طرح نزاع بصورت فوق صحیح نباشد زیرا هیچکدام از فقهاء نفرموده‌اند که در تحقق قتل عمد محض، قصد شخص معین و بخصوص لازم است و چنانکه در ابتدای سخن گفتیم، در قتل عمد قصد قتل معتبر است، خواه قصد به شخص معین و یا بکشتن انسانی، بطور کلی و یا به قصد جنایتی، اعم از قتل نفس و قتل حیوان تعلق گرفته باشد و علت آنکه قتل در دو مورد اخیر نیز قتل عمد است آنستکه در قصد کلی قصد افراد قهراً وجود دارد و انطباق کلی بر افراد یک امر قهری است. بنابراین اگر کسی بخواهد انسانی را بکشد (هر انسانی باشد) همه فقهاء در صورت تحقق قتل، آنرا قتل عمدی دانسته‌اند زیرا قصد قتل انسان (هر انسانی) منفک از قصد قتل افراد آن نیست. یا بالاتر از این، هر گاه کسی قصد جنایتی بر کسی داشته باشد و بقصد وقوع جنایت تیراندازی نماید و برای وی هم فرق نکند که انسان مورد هدف قرار گیرد و یا حیوان و تصادفاً انسانی کشته شود، چنین قتلی نیز قتل عمد است، زیرا در قصد جنایت بطور اعم، قصد جنایت بر انسان نیز مستتر بوده است. با توجه به مطالب فوق لازم است بحث چنین مطرح شود که: آیا در تحقق قتل عمد

۱. فصل نامه حق، دفتر ۵، فروردین - خرداد ۶۵، ص: ۵۵ - ۳۶

۲. فصل نامه حق، دفتر ۵، ص ۴۱

وقوع قتل به آن نحوی که قاتل قصد کرده است (خواه قصدش کلی باشد یا جزئی) لازم است یا نه ؟ اگر بگوئیم وقوع متعلق قصد قاتل (بهرنحوی که بوده است) در تحقق قتل عمد شرط است ، لازم می آید در جائیکه قصد فاعل به جزئی خاصی تعلق گرفته باشد نه به کلی ، و قتل به آن جزئی و شخص مقصود تعلق نگرفته باشد ، چنین قتلی خطای محض باشد و اگر بگوئیم در قتل عمد لازم نیست متعلق قصد تحقق پذیرد ، قتل در مورد مثال ، قتل عمد میباشد . بدیهی است که خصوصیت خاص (طبق این نظریه) در اینجا قتل را قتل عمد نکرده است بلکه عدم اعتبار تحقق متعلق قصد ، در تحقق قتل عمد ، قتل را عمد کرده است .

۲. سپس نویسنده مرقوم داشته اند که :

« شهید اول میفرماید : الخطاء المحض مثل ان یرمی حیوانا فیصیب انسانا و انسانا معینا فیصیب غیره ، و شهید ثانی در شرح آن گفته اند : و مرجعه الی عدم قصد الانسان او الشخص والثانی لازم للماول ، در این معنی خطای محض آنستکه فاعل از ابتدا قصد تیراندازی به انسان نکرده و یا قصد انداختن تیر به شخص معینی را ننموده است که صورت دوم لازمه صورت اول است . در اینجا عمده مطلب قصد شخص معین نکردن است . چون این امر نتیجه آنستکه فاعل یا اصلا قصد انسان نکرده و یا قصد شخص معین ننموده باشد »^۳

* بنظر ما عبارت شهید اول و شهید ثانی صریح است در خطائی بودن قتل در ماتحن فیه ، اما عبارت شهید ثانی که ناظر به شرح شهید اول است به گونه ای معنی شده است که از محل بحث خارج است . چون روشن است که مقصود شهید ثانی از جمله « و مرجعه الی عدم قصد الانسان » اشاره

به مثال تیراندازی به حیوان است که در کلام شهید اول آمده است و منظور از « اوالشخص » مثال دوم است که فاعل انسان معین را قصد میکند و تیر به انسان دیگری اصابت می‌نماید، که مقصود نبوده است و نمیتوان گفت مراد از « اوالشخص » این است که فاعل قصد شخص معین اصلاً نموده است. به بیان دیگر معنای عدم قصد شخص، عدم قصد شخص مقتول است؛ زیرا این معنی با مثال دوم سازگار است و نه عدم قصد شخص مطلقاً. مضافاً اینکه قصد شخص نکردن از محل بحث خارج است. کلام شهید ثانی از روضه و مسالک و سپس کلام علامه از قواعد نیز که نقل شده است مؤید نظر ماست.

۳. در مقاله روایتی نیز از ابی‌العباس وزراره آمده است که متن آن چنین است:

« ان‌العمد : ان‌یتعمده فیقتله بما یقتل مثله والخطاء ان‌یتعمده ولا یرید قتله، یقتله بما لا یقتل مثله والخطاء الذی لاشک فیه: ان‌یتعمد شیئاً آخر فیصیبه ». نویسنده فرموده‌اند که:

« در این صحیحه هر سه نوع قتل به این ترتیب بیان شده است . . . در روایت دیگر نیز همین مضمون وارد شده است: و اذارمی شیئاً فاصاب رجلاً قال: ذاک الخطاء الذی لاشک فیه. اما واقعیت آنستکه فقهاء عموماً گفته‌اند که موجب قصاص از هاق نفس محترمه است و محقق هم در شرایع میفرماید: و هوازهاق النفس المعصومة المكافئة عمداً عدواناً و علامه در قواعد و شهیدین و غیر هم نیز همین تعبیر را نموده‌اند. بطور خلاصه آنچه موجب قصاص میگردد - و موجب قصاص جز قتل عمد نیست - ریختن خون پاکی است که میبایست محترم نگهداشته شود، بنابراین خصوصیت زید و عمرو مطرح نیست »^۴

* پیش از پرداختن به استدلالات مذکور باید به این نکته توجه داشت که تصور نویسندۀ محترم آن بوده است که چون در تحقق قتل عمد، قصد خصوصیت معتبر نیست باید در تمامی مواردی که قصد قتل انسانی عملاً وجود داشته باشد، هر چند آن قصد به شخص معین تعلق گیرد و شخص دیگری که مقصود و مورد هدف نبوده کشته شده باشد، قتل عمد خواهد بود زیرا بالاخره نفس محترمه‌ای بیجهت و بیگناه کشته شده است و تخلف در قصد و اصابت، قتل را خطائی نمی‌گرداند. همانطور که قبلاً خاطر نشان ساختیم هیچیک از فقهاء قصد خصوصیت را در تحقق قتل عمد دخالت نداده است زیرا اگر کسی قصد قتل انسانی را داشته باشد و قصد وی به شخص معینی تعلق نگیرد، قتل مذکور را قتل عمد میدانند، اما این بدان معنی نیست که اگر کسی قصد شخصی را داشته باشد و شخص دیگری که مقصود و مورد هدف‌گیری نبوده است کشته شود، عمل ارتكابی وی قتل عمد است. یعنی از نظر ما ملاک در قتل عمد اینست که مقصود قاتل (خواه کلی و غیر معین باشد یا جزئی و معین) تحقق پذیرد، درمسأله مانحن‌فیه از نظر عرف و عقلاء این ملاک وجود ندارد و مستفاد از روایات وارده در این باب نیز خطائی بودن این قتل است، مانند:

الف. صحیحۀ عبدالرحمن بن حجاج که در آن آمده است:

«انما الخطاء ان یزید الشیئی فیصیب غیره»، خطاء آنست که شخص شیئی را قصد کند و به غیر آن اصابت نماید و مقصود از شیئی، مطلق شیئی است خواه انسان باشد و یا غیر آن.

ب. روایت جمیل بن دارج که در ذیل آن آمده است:

«و انما الخطاء ان ترید الشیئی فیصیب غیره». مراد از این بیان همان است که در صحیحۀ اول آمده است و همین مضمون در روایت ابن ابی عمیر و عبدالرحمن بن حجاج نیز هست و در ذیل روایت اخیر آمده است:

« انما الخطاء ان ترید شیئا فیصیب غیره فاما کل شیئی قصدت الیه فاصبته فهو العمد » . خطا آنستکه شیئی را اراده نمائی اما بغیر آن اصابت کند و هر شیئی را که قصد نمائی و بدان اصابت کند پس آن عمد است . چنانکه پیداست ضمیر در « الیه » و « اصبته » به شیئی برمیگردد و مقصود از آن انسان است و در شرع برای شیئی اصطلاح خاصی وضع نشده است تا مختص به غیر انسان باشد . فقهاء نیز در روایات قتل خطائی و عمدی از لفظ شیئی مطلق شیئی را فهمیده‌اند . شیخ طوسی در کتاب نهاییه تصریح به تعمیم میکند . نویسنده محترم روایت حلبی را در این باب ذکر نموده‌اند و « شیئا » را که در صدر آن آمده است حمل بر قتل نفس کرده ، و در ذیل آن حمل بر حیوان نموده‌اند . متن روایت چنین است :

« العمد کل ما اعتمد شیئا فاصابه بحدیة او بعصاء او بوکزه فهذا کله عمد و الخطاء من اعتمد شیئا فاصاب غیره » .

نویسنده مقاله میفرماید :

« آنچه در این روایت قابل ملاحظه است آنستکه در روایت تعبیر شیئا آمده است نه شخصاً، یعنی گفته شده است که چیزی را بخواهد و این شیئی (چیز) همان قتل نفس است . در قتل عمد، قتل انسان را خواسته و به آن دست یافته است ، هر چند انسان مورد نظر غیر از آن کسی باشد که کشته شده است . اما در خطا محض قتل حیوان (نه شخص) را خواسته لکن فعل وی به قتل انسان که خواست وی نبوده منتهی گردیده است . » (ص ۵۲)

چنانکه پیداست چون نویسنده محترم نخواسته‌اند « شیئا » را حمل بر انسان نمایند ، آنرا در صدر روایت حمل بر قتل نفس کرده و در ذیل روایت حمل بر حیوان نموده‌اند لکن باید گفت که : قصد شیئی با آهن و یا عصا . . . و اصابت آنها به شیئی ، موجب میشود که قبول کنیم مقصود از شیئی، شیئی است که آهن و عصا به آن اصابت میکند نه قتل نفس ، چه

اینکه آهن و یا عصا به قتل نفس اصابت نمیکند بلکه به متعلق آن اصابت مینماید. بنابراین اصابت به قتل نفس، که مقصود از آن رسیدن به هدف باشد مقصود روایت نیست، هر چند رسیدن به هدف در قتل عمد لازم است. در نتیجه مقصود از شئی در صدر روایت خصوص انسان است زیرا انسان است که اگر در اثر اصابت آهن و یا عصا و یا غیر آن کشته شود قتلش قتل عمد میباشد. اما شیئاً در ذیل روایت مطلق شیئی است و موجبی بنظر نمیرسد که آنرا اختصاص به حیوان دهند. نویسنده کلمه «الشخص» را که در عبارت شهید ثانی آمده است به تعیین نوع مقتول که آیا انسان است یا حیوان، مسلمان است یا ذمی، معنی نموده‌اند و میفرمایند: «این امور در مسأله قصاص نقش موثری دارند برای مثال اگر قاتل قصد قتل کافر ذمی را نموده باشد و تصادفاً به مسلمان اصابت نماید، قصاص نمیشود زیرا در کشتن مسلمان خطاء رفته است و اگر صید را هدف قرار داده و به انسانی اصابت کرده باشد قصاص نمیشود، زیرا در قتل انسان خطاء رفته است.» (ص ۵۲)

قید شخص در کلام شهید ثانی در دو مورد ذکر شده است: یکی در ارتباط با قتل خطائی و دیگری در ارتباط با قتل عمد (در مسأله: شرح شرایط). بدیهی است که مقصود شهید از قید شخص در ارتباط با قتل خطائی نمیتواند تعیین نوع مقتول باشد و در قتل خطائی چنین اسری متصور نیست. در مورد عمد نیز مقصود شهید ثانی بیان ماهیت و اصل تعریف قتل عمد است. اما اینکه در چه مواردی قصاص هست و یا قصاص نیست، خارج از محل بحث است. به بیان دیگر اگر دقت شود بحث مادر تعریف و بیان ماهیت قتل عمد است، نه در شرایط قصاص و عدم قصاص، بنابراین نمیتوان از قید شخص نوع مقتول را قصد کرد.

ممکن است اشکال شود که اگر در مانحن فیه قتل خطائی باشد، لازم

است بگوئیم در جائی هم که کسی بخواهد شراب انگور بخورد و در اثر اشتباه در مصداق دستش بسوی شراب خرما دراز شود و شیشه را سر بکشد خطا کرده است و حد شرعی بر او جاری نمی‌گردد. در پاسخ می‌گوئیم این مطلب با بحث مافرق دارد زیرا در بحث ما خطا در اصابت است و در مثال مورد اشکال، خطا در مصداق میباشد و ما قبلاً خاطر نشان ساختیم که خطا در اصابت با خطا در مصداق فرق میکند. خطا و اشتباه مصداقی را در قتل و غیر آن عمل عمدی می‌شناسیم، اما خطای در اصابت را خطای محض میدانیم، و باید دانست که در باب خطای اصابت تنها چیزی را که میتوان ادعا کرد این است که بگوئیم قتل در این مورد حکم شبیه عمد را دارد. در این ارتباط سئوالی نیز از آیت الله العظمی منتظری شده است که عین سئوال و جواب به شرح زیرند:

سئوال - شخصی به قصد زدن زید تیراندازی میکند و به عمرو اصابت میکند و میمیرد و هر دو محقون الدم هستند، قصاص هست یا قتل خطا محض است یا شبیه عمد؟

« جواب: بسمه تعالی، حکم شبیه عمد را دارد. »

علت اینکه ایشان در جواب فرموده‌اند حکم شبیه عمد دارد این است که قتل موضوعاً خطای محض است اما چون عمل از روی بی‌احتیاطی و بی‌مبالاتی و با سوء قصد به جان شخصی انجام گرفته است، در پرداخت دیه (از مال جانی نه عاقله) و در مدت دو سال (نه سه سال) حکم شبه عمد دارد و حضرت امام مدظله العالی نیز که در تحریر فرموده‌اند « و من الخطاء المحض مالورسی انساناً مهدور الدم فاصاب انساناً آخر فقتله » و در بیان خود لفظ انسان را به مهدور الدم مقید کرده‌اند، برای آن است که قتل شبیه عمد را خارج کنند، زیرا در مسأله مانحن فیه اگر مقتول محقون الدم باشد قتل در حکم شبیه عمد خواهد بود، همانطور که در استفتاء آمده است،

کما اینکه گاهی قتل موضوعاً قتل عمد است ، اما ملحق به شبیه عمد میشود چنانکه حضرت امام مدظله العالی در تحریر الوسیله میفرمایند :

« ويلحق بشبيه العمد ما لوقتل شخصاً باعتقاد كونه مهدور الدم فبان الخلاف او يظن انه صيد فبان انسان » .

در اینجا اگر اعتقاد مهدورالدم بودن وجود نداشته باشد و مقتول محقون الدم باشد قتل عمد است و حکم شبیه عمد را نخواهد داشت .

بهر حال نویسندۀ محترم اصرار دارند مانحن فیه را با مقایسه به صورتهای دیگر که قتل عمد میباشد قتل عمد بدانند و مادر این نظریه با ایشان موافق نیستیم و مثالها و ادله ای را که برای گفتار خود آورده اند یا از محل بحث خارج میدانیم و یا مصادره به مطلوب می شناسیم و یا بنظر ما دلالتی بر گفتار ایشان ندارند .

در این باب که میفرمایند موجب قصاص ، ازهاق نفس محترمه است نظرشان این است که : نفس « ازهاق نفس محترمه » بما هو ازهاق ، موجب قصاص است خواه عمد باشد و یا غیر آن . بدیهی است که هیچیک از فقهاء این مطلب را نگفته است . نویسندۀ محترم نیز بدان معتقد نیست . اما اگر نظر ایشان آن باشد که ازهاق نفس محترمه عمداً و عدواناً موجب قصاص است نظری صحیح است و به اصطلاح در کبرای مذکور بحثی نیست ، اما بحث مادر صغری است نه در کبری ، یعنی در جائیکه تیر خطاء می رود و به شخصی که مقصود نیست اصابت میکند آیا قتلی که واقع میشود قتل عمد است یا نه ؟

ع . نیز مرقوم داشته اند :

« برای مثال اگر خونخواری آهنک ریختن خون کسی را بنماید که از نظر اسلام واجب الاحترام است اما به اشتباه دیگری را بجای وی بگیرد که خون او نیز از لحاظ احترام همانند شخص منظور نظر قاتل

است جای آن دارد که گفته شود وی آهنگ ریختن خون محترمی را نموده است و به هدف خویشتن رسیده هر چند در مصداق اشتباه کرده است»^۵

* بنظر میرسد که بحث ما راجع به اشتباه در مصداق نیست. به عبارت دیگر بحث در این نیست که فاعل به اشتباه دیگری را بجای مقتول بگیرد زیرا ما در این مثال می پذیریم که این قتل عمد است. بحث مادر این است که تیر بخطاء می رود و به دیگری اصابت میکند نه آنکه فاعل تیرانداز در مصداق اشتباه بینماید.

۵. در این بحث به آیه شریفه «من قتل نفساً بغير نفس اوفساد فی الارض فکا نما قتل الناس جمعياً» استناد شده است که: «هر کس آهنگ کشتن دیگری را نماید و انگیزه کشتن وی قصاص یا رفع افساد فی الارض نبوده باشد مانند آنستکه همه مردم را به قتل رسانده است. زیرا وی هتک حرمت انسانیت نموده و بر روی حریم انسانها شمشیر کشیده است»^۶

* به نظر ما مستفاد از آیه فوق اینستکه کشتن انسان بیگناه وقتی جرم محسوب میشود که فاعل از روی عمد مرتکب قتل شده باشد، زیرا این آیه مربوط به قتل هاییل بوسیله قاییل میباشد و عمد بودن قتل در مورد آن محرز و مسلم است. اما آیا در اینکه مانحن فیه نیز از مصداق قتل عمد باشد بحث است. مضافاً اینکه آیه اختصاص به موردی دارد که شخص تصمیم بگیرد شخص بیگناهی را بکشد و خود آن شخص نیز کشته شود.

۶. نیز با استناد به آیه «ومن قتل مظلوماً فقد جعلنا لولیه سلطاناً» گفته شده است «وهر کس بی جهت کشته شود ولی او را حقی است که میتواند بقصاص برخیزد.»^۷

* اما مقصود از « مظلوماً » این نیست که بی‌جهت کشته شود زیرا در مورد قتل خطائی نیز مقتول بی‌جهت کشته میشود بلکه مقصود از مظلوماً اینستکه از روی عمد و عدوان کشته شود و این کبری مسلم است و مورد بحث نیست و بحث ما در صغری است که : آیا قتل در مانحن فیه مصداق عمد و عدوان هست یا نه ؟

۷ . نویسنده محترم در همین قسمت به هتک حریم انسانیت و ازهاق نفس محترمه استدلال کرده‌اند .

* این مطلب بدیهی است که هتک حریم انسانیت و ازهاق نفس محترمه عمداً حرام است و در این کبری هیچگونه شکی نیست . بحث در اینست که در مانحن فیه هتک حریم انسانیت و ازهاق نفس محترمه عمداً صدق میکند یا نه ؟ مضافاً اینکه هتک حریم انسانیت در جائی صدق می‌نماید که فاعل قصد کشتن مطلق انسانی را داشته باشد . ولی در جائی که شخصی در اثر خطای تیر کشته میشود هتک حریم انسانیت صدق نمیکند . در واقع اگر کشتن مطلق نفس محترمه ، هتک حریم انسانیت باشد لازم می‌آید در جائیکه فاعل بخواهد پرنده‌ای را بزند و تیر به انسانی بخورد و وی کشته شود ، چون ازهاق نفس محترمه و هتک حریم انسانیت صدق می‌کند باید گفت که قتل ، قتل عمد است .

۸ . در مرحله بعد نویسنده عبارت شیخ در نهاییه استدلال فرموده‌است :

* عبارت نهاییه بر خلاف مطلوب مستدل اول است زیرا شیخ می‌فرماید :

« فالعمد المحض من قتل غیره بای شئی کان » یعنی قتل عمد آنستکه

کسی غیر خود را به قتل برساند بهر چیزی که باشد . سپس می‌فرماید .

« اذا کان قاصد بذلک القتل » . هر گاه شخص به قتل مذکور قاصد باشد .

این قید صراحت دارد به اینکه قتل واقع شده باید عیناً مقصود قاتل باشد و مفهوم مخالف آن اینستکه اگر قتل مقصود واقع نشود ، آن قتل را قتل

عمد نمیگویند . عبارت سایر فقهاء هم که میفرمایند « ویتحقق العمد بقصد العاقل البالغ الى القتل بما يقتل » حمل بر معنای بالا میشود و حداقل قدر متیقن معنای فوق است .

۹ . نویسنده محترم در جای دیگری مینویسند که :

« صاحب جواهر نیز به همین نتیجه رسیده است که ملاک قتل عمد کشتن انسان است، ایشان بعنوان مثال در باره خطاء محض اشاره می کنند به قصد زدن پرنده توسط شخص که اتفاقاً تیر وی به انسانی اصابت میکند ، سپس میفرماید : »

« و اما ضابطه فهوان يكون مخطئاً فيهما ای فی القتل والقصد كالمثال الذي لم يقصد به رمي الانسان ولا قتله . . . »

« در اینجا صاحب جواهر میفرماید مقصود شخص نه در زدن تیر و نه در کشتن ، انسان نبوده است و بدین ترتیب معلوم میگردد که اگر در زدن ، انسان - بطور کلی - مقصود باشد قتل عمد تحقق می یابد»^۸

* آنطور که پیداست نویسنده محترم میخواهند از مثالی که محقق در شرایع در باره قتل خطائی آورده و به موردی اختصاص داشته است که قاتل در ارتکاب عمل قصد انسان نداشته است ، این استفاده را بنمایند که اگر فاعل قصد قتل انسانی را بکند و انسان دیگری کشته شود این قتل عمد میباشد . بدیهی است که مثال محقق که فاعل قصد قتل انسانی را نداشته است و قتل در آن خطائی است نمیتواند دلیل بر آن باشد که اگر فاعل قصد قتل انسانی را بکند و فی المثل تیر وی به انسان دیگری بخورد قتل ، قتل عمدی میباشد .

بعبارة اخری ، کلام صاحب جواهر در ارتباط با مثال مفهوم ندارد ،

بلکه چون محقق در شرایع مثالی آورده صاحب جواهر نیز در شرح به آن مثال اشاره فرموده است و این بدان معنی نیست که می‌خواهد قتل خطائی را فقط بهمان مورد اختصاص دهد و اینکه فرموده است « لم یقصد به رمی الانسان و لا قتله » نشان می‌دهد که فقط نظر به مثال محقق داشته است .

برداشتی که نویسنده مقاله از کلام صاحب جواهر فرموده‌اند هیچگونه ارتباطی به مانحن فیه ندارد زیرا ایشان در ذیل کلام می‌فرمایند : « بدین ترتیب معلوم میگردد که اگر در زدن ، انسان - بطور کلی - مقصود باشد ، قتل عمد تحقق می‌یابد » و بدیهی است که این مطلب از محل بحث خارج است زیرا محل بحث آنجاست که مقصود ضارب انسان معینی باشد ، نه انسان بطور کلی و اگر کسی قصد قتل انسانی را بکند هر کس باشد ، و بسوی جمعیتی تیراندازی کند و شخصی بقتل برسد چنین قتلی ، قتل عمد است زیرا قصد قتل انسان بطور کلی شده است نه قصد قتل شخص خاص که محل بحث ماست .

به دنبال این بحث نویسنده می‌فرماید :

« صریحتر از این بیان (بیان صاحب جواهر) عبارت ابی‌الصلاح حلبی است : انما یكون القاتل قتلًا یوجب القودمنه ، بان یقصد الی قتل غیره فیقع مقصوده ، قاتل قصد کرده بود که دیگری را بکشد و بمقصود خویش نائل آمد . مقصودی که بدان نائل شده است همان قتل نفس محترمه است زیرا « قتل الغیر » بوده و آن نیز واقع گردیده است . »^۹

* بنظر ما غیر در عبارت « یقصد الی قتل غیره فیقع مقصوده » ظهور دارد در غیریتی که معین است نه مطلق غیر ، به همین جهت پس از آن می‌فرماید ، « و مقصود او هم واقع شود » ، به این ترتیب اگر « غیر کسی »

که مقصودش هست بقتل برسد آن قتل، قتل عمد نیست اما این مطلب که فاعل مقصودش مطلق غیر باشد از محل بحث خارج می‌باشد زیرا اگر کسی قصد قتل انسانی را بکند که غیر بر او صادق است چنین قتلی عمد است. اما این مطلب هیچگونه ارتباطی به محل بحث ندارد.

سپس نویسنده گفتار کاشف‌الغطاء را از کتاب اصل‌الشیعه و اصولها نقل می‌کنند که فرموده است «ولو قصد رجلا فاصاب رجلا آخر و کلاهما محقون الدم، فهو عمد محض ولو کان القصد الی غیر المحقون فاصاب المحقون فهو شبه‌العمد».

و از این کلام نتیجه می‌گیرند که سلاک در قتل عمد همان هدف قراردادن انسان محقون‌الدم است و قتل بر دارنده همین عنوان (یعنی محقون‌الدم) واقع می‌گردد و در این وقوع خصوصیت شخصی ملحوظ نیست. با توجه به مطالب یاد شده روشن می‌گردد که نظریه کاشف‌الغطاء سخندوش است. اما نظریه مرحوم حائری شاه باغ و نظریه دیوانعالی کشور در حکم شماره ۱۰۹/۸۴۸-۱۷ مرداد ۱۳۶۶ محمل صحیحی دارد و بعکس حکم شماره ۱۴۴۴۱-۲۱ شهریور ۱۳۱۷ آن دیوان صحیح نمی‌باشد.

۱. نویسنده محترم در جای دیگر مینویسند:

«وقتی که شخص بسوی گروهی تظاهر کننده آتش می‌گشاید و افرادی را از پا درمی‌آورد نسبت به هر یک از کشته شدگان قاتل عمد بشمار می‌آید و... نیز اگر قاتل به قصد ترور شخص معین به طرف اتومبیل وی شلیک نماید و افراد دیگری را که همراه او هستند بکشد نسبت به تمامی آنها قتل عمد است، هم چنین اگر شخص بقصد از بین بردن افراد موجود در یک ساختمان آنها ویران سازد و یا هواپیما و کشتی

مسافربری را منفجر نماید و در نتیجه عده‌ای را بدینوسیله هلاک سازد چون عالماً عامداً قصد اهلاک حرث و نسل را داشته از زمرهٔ مفسدین فی الارض است و قاتل عمد محسوب می‌گردد»^{۱۱}

* بنظر ما مثالهای فوق با مسألهٔ مباحث عنها ارتباط ندارد و ما قتل را در موارد مذکور قتل عمد میدانیم زیرا ملاک قتل عمد - که قصد قتل و وقوع مقصود بهمان کیفیتی باشد که قاتل قصد کرده است وجود دارد. این نکته در خصوص عبارت تحریر که مورد استشهاد نویسنده محترم بوده است مورد بحث قرار گرفت و بنابراین نیازی به تکرار آن نیست.

والسلام

۱۱. ص ۴۷ و ۴۸

